بسم الله الرحمن الرحیم

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 24 آذر 1392.**

**خلاصه­ی بحث جلسه قبل و این جلسه:**

[مقرر: متن و صوت جلسه قبل در اختیار بنده نبود.] در این جلسه، ابتدا بحثی اجمالی در مورد «و اغسله فی المرکن مرّتین و ان غسلته فی ماء جارٍ فمرّۀ واحدۀ» خواهیم داشت و در ادامه نکاتی را پیرامون عبارت **«فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ»** بیان خواهیم نمود.

**خلاصه­ی بحث:**

بحث پیرامون آیه­ی یازدهم سوره­ی نساء بود و اینکه حکم دو دختر تنها چیست؟ گذشت که از ابن عباس نقل شده است که سهم دو دختر، یک دوم (نصف) است و دو سوم به فوق اثنین اختصاص دارد.[[1]](#footnote-1) گفتیم که این مطلب، صحیح نیست. در بحث «و اغسله فی المرکن مرّتین و ان غسلته فی ماء جارٍ فمرّۀ واحدۀ» گذشت که بعضی­ها ملتزم شده­اند که اگر دو جمله ذاتا مفهوم داشته باشند، ما باید از مفهوم ذیل رفع ید کنیم و فرد مورد تعارض را حمل بر احد مصادیق مفهوم صدر نماییم. ممکن است گفته شود که همین بیان در مورد این آیه نیز قابل بیان است، لکن حتی با پذیرش این حمل، باز هم بین این آیه­ی شریفه و روایت مذکور تفاوت وجود دارد [؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟]. تفاوت­های این دو در جلسه­ی قبل بیان گردید. بنابراین، حتی بنا بر پذیرش آن مبنا نیز نمی­شود کلام منقول از ابن عباس را در اینجا تفسیر کرد.[[2]](#footnote-2)

**بحثی اصولی:**

در مورد «و اغسله فی المرکن مرّتین و ان غسلته فی ماء جارٍ فمرّۀ واحدۀ»[[3]](#footnote-3)، اینکه مفهوم صدر را متعین گرفته و مفهوم ذیل را ساقط نماییم، مبتنی بر یک مقدمه است و آن، اینکه وقتی صدر ذکر می­شود، مفهوم آن استقرار پیدا می­کند، لذا ذیل وقتی بیان می­شود که مفهوم صدر، استقرار پیدا کرده است؛ بنابراین، ذیل منصرف به معنای بدون مفهوم می­شود. لکن این مطلب نا تمام است؛ زیرا ظهور مطلب با تمام شدن کلام، منعقد می­شود. در جملات شرطیه، جملات وصفیه و هر امری که مفهوم­دار است (اعم از اینکه مفهوم آن از باب اطلاق باشد و یا دلالت وضعی)، اسقرار مفهوم برای یک کلام، وابسته به این است که کلام تمام شود و بعد از تمام شدن کلام، ظهور منعقد می­شود. این جمله که **«للمتكلم ان يلحق بكلامه ما شاء و لكن ما دام مشغولا بالكلام»**[[4]](#footnote-4)**،** قانون مهمی در بحث ظهورات است. این جمله، در بعضی از زمان­ها خیلی معروف شده بود. بنابراین، اینکه ظهور صدر را منعقد شده بدانیم و به وسیله­ی صدر در ذیل آن تصرف نماییم، صحیح نیست. صدر و ذیل کلام هر دو دارای اقتضای حجیت هستند؛ زیرا فرض این است که مفهوم دار بودن این دو جمله را قبول کرده­ایم. البته، نمی­خواهیم بحث صغروی نماییم. در این روایت، دو جمله­ی شرطیه وارد شده است: «ان غسلته فی المرکن فمرّتین و ان غسلته فی ماءٍ جارٍ فمرّۀ». فرض این است که مفهوم شرط را پذیرفته­ایم؛ اعم از اینکه مفهوم آن وضعی باشد یا اطلاقی. لازمه­ی چنین امری این است که ظهور اقتضائی (یعنی اقتضاء ظهور) را بپذیرم. فعلیت این اقتضاء، متوقف بر این است که قرینه­ای بر خلاف آن نباشد. بنابراین، همان­طور که صدر روایت می­تواند قرینه­ برای تصرف در ذیل آن باشد، ذیل آن نیز می­تواند قرینه برای تصرف در صدر باشد و اینگونه نیست که تقدم و تاخر کلام باعث ایجاد یک تفاوت جدی بین صدر و ذیل شود.

واقعیت این است که در مواردی مانند روایت شریفه، مقسم، فرد متعارف است. اگر دو جمله­ی شرطیه وجود داشته باشد که محط تعارض آن­ها نسبت به فرد غیر متعارف باشد، [و این دو جمله در یک کلام ذکر شده باشند، اقتضای جمع عرفی این است که این دو جمله را در مورد فرد متعارف بدانیم و فرد غیر متعارف را از مصداق بودن برای هر دو گزاره، خارج نماییم.] به طور مثال، دو خطاب «اکرم العلماء» و «لا تکرم الفساق» را در نظر بگیرد که در یک عبارت وارد شده­اند و عالم فاسق، فرد خفی هر دو گزاره باشد. در این فرض، هم «اکرم العلماء» اقتضای این را دارد که عالم فاسق باید اکرام شود و هم «لا تکرم الفساق» چنین اقتضا می­کند که عالم فاسق نباید اکرام شود. خود این مساله، قرینه­ بر این است که این دو دلیل ناظر به فرد متعارف هستند [و از ابتدا شامل عالم فاسق که فرد نا متعارف است، نمی­شوند.] بله، دلیل ذاتا ظهور در این مطلب دارد که هم شامل فرد متعارف باشد و هم شامل فرد غیر متعارف. لکن حمل لفظ بر فرد متعارف، یکی از راحت­ترین حمل­هاست. در بحث اطلاق و تقیید گذشت که یکی از بهترین جمع­های عرفی، جمع عرفی­ای است که اقتضا دارد، دلیل ناظر به فرد متعارف باشد. البته، انکار نمی­کنیم که ظهور ذاتی دلیل، در شمول فرد متعارف و غیر متعارف است، لکن ظهور دلیل نسبت به شمول فرد غیر متعارف، ظهور ضعیفی است و به راحتی می­توان از آن رفع ید نمود. در مورد «ان غسلته فی المرکن فمرّتین و ان غسلته فی ماءٍ جارٍ فمرّۀ» نیز باید گفت در زمان­ قدیم، شستشو یا در مرکن بوده است (آب را از چاه یا آب انبار برداشته و در تشت می­ریختند) و یا در آب رودخانه (آب جاری) بوده است، لذا شستشو بوسیله­ی آب کر بسیار نادر بوده است؛ زیرا اگر می­خواستند در آب کر محدود، چیزی بشویند، بلا فاصله آن آب کثیف می­شد و دیگر قابل استفاده نبود. آب کر مانند آب انبار نیز برای شستشو استفاده نمی­شد؛ زیرا شستشو باعث کثیف شدن آن بوده است. لذا در عمل، متعارف این بوده است که برای شستشو یا از آب جاری کنار رودخانه­ها و جوی­ها استفاده می­شده است و یا از آب چاه و آب منبع در مرکن ریخته و برای شستشو استفاده می­کردند. البته شاید برای شستن دست از آب کر استفاده می­کردند، اما در خصوص لباس، استفاده­ی از آب کر بسیار نادر بوده است و این روایت نیز در مورد شستن لباس است.

ممکن است گفته شود: اصل روایت هم شامل فرد متعارف است و هم شامل فرد غیر متعارف، اما ذیل روایت تنها ناظر به فرد متعارف است. لکن چنین بیانی، خیلی مستبعد است. به طور طبیعی در این موارد، باید خطاب را حمل به فرد متعارف نمود. بنابراین، در اینگونه موارد که بین صدر و ذیل تعارض وجود دارد، علاوه بر دو احتمال تصرف در ذیل به قرینه­ی صدر و تصرف در صدر به قرینه­ی ذیل، احتمال سومی نیز وجود دارد و آن، اینکه هر دو دلیل را بر فرد متعارف حمل نماییم. بر این اساس، بین مفهوم صدر و ذیل روایت، تعارضی نخواهد بود. اما این حمل (حمل بر فرد متعارف) در مورد آیه­ی شریفه جاری نمی­شود؛ زیرا در حالتی که ورثه منحصر به زن­ها هستند، سه فرض وجود دارد: یا یک زن و یک دختر است، یا دو دختر هستند و یا بیش از دو دختر هستند. هر سه فرض نیز متعارف هستند. لذا در این مساله، فرد نا متعارفی وجود ندارد و نمی­شود تعرض آیه نسبت به این دو صورت را حمل بر فرد متعارف نمود. بنابراین، عدم ذکر یک فرض (ورثه، دو دختر باشند) در این آیه به این جهت نیست که این فرض از دو فرض مذکور نادرتر بوده است.

**بیان وجه اینکه چرا در آیه­ی یازدهم، حکم دو دختر ذکر نشده است**

گذشت که در آیه­ی یازدهم سوره­ی نساء، حکم دو فرض (یک دختر و بیش از دو دختر) بیان شده است و حکم یک فرض (دو دختر) بیان نشده است، در حالیکه هر سه فرض از جهت تعارض و عدم تعارض مانند هم هستند. از طرفی راه حلی که در مورد حدیث «فاغسله فی المرکن مرتین» بیان گردید، در آیه­ی شریفه جاری نمی­شود و برای رفع تعارض باید راه حل دیگری یافت. در جلسه­ی قبل بیان گردید که ذیل آیه، یعنی «ان کانت واحدۀ فواحد»، خصوصیتی دارد و بر این اساس، مفهوم داشتن ذیل، خیلی قوی­تر است. تقریر این مطلب در جلسه­ی قبل بیان شد.

سوالی که در این قسمت مطرح است، اینکه چرا در صدر آیه، حکم دو دختر بیان نشده است؟ مفسرین احتمالات مختلفی را در پاسخ به این سوال مطرح نموده­ و تأویل­های و توجیه­های زیادی را بیان کرده­اند. این توجهات بر فرض صحت، غالبا مشکل مساله را حل نمی­کنند.

**احتمال اول:**

یک توجیه این است که در آیه­ی آخر سوره­ی نساء، در مورد کلاله­ی خواهر ابی گفته شده است: ارث دو خواهر دو سوم است. بر این اساس، با قیاس اولیت از ارث­بری دو خواهر، حکم ارث دو دختر استفاده می­شود.[[5]](#footnote-5)

**نقد:**

لکن آیا صحیح است که در تفهیم یک مطلب به مطلبی که با فاصله­ی بسیار در آخر سوره­ بناست نازل شود، اکتفا نمود. از طرفی، بر اساس چه نکته­ای حکم دو دختر در این آیه صریحا بیان نشده و تنها به حکمی که بعدا بیان می­شود، اکتفا شده است؟ بله، از این کلام می­توان در پاسخ کلام ابن عباس استفاده نمود. ابن عباس گفته است که سهم دو دختر، نصف است. پاسخ این مطلب این است که از اینکه دو خواهر ابی، دو سوم ارث می­برند، می­فهمیم که به طریق اولی دو دختر باید دو سوم ارث ببرند؛ زیرا دو دختر رابطه­ی نزدیک­تری نسبت به دو خواهر ابی دارند.[[6]](#footnote-6)

**احتمال دوم:**

احتمال دیگری که برای عدم ذکر حکم دو دختر بیان شده است، اینکه مراد از «فوق اثنین»، یعنی «اثنین فما فوقهما»[[7]](#footnote-7).

**نقد:**

لکن اولا این معنا صحیح نیست و ثانیا حتی اگر این معنا صحیح باشد، افاده­ی خفی است و دلیلی برای آن نیست و حمل آیه بر این معنا، تکلف است.

**احتمال سوم:**

به نظر می­رسد، مهم­ترین پاسخی که به این سوال می­توان داد و در کلمات مفسرین نیز با این لحن نیامده است، این باشد که به احتمال زیاد، یک فعل خارجی از پیغمبر ص همراه این آیه بوده است. در مورد شأن نزول­ این آیه، احتمالات زیادی در کلمات مفسرین وارد شده است. برخی می­گوید: کسی از دنیا رفته است که پنج­تا دختر داشته است و پسر عموها ارث را برداشته­اند.[[8]](#footnote-8) یکی از مواردی که به عنوان شأن نزول بیان شده است و فخر رازی نیز آن را ذکر نموده است، این است که کسی از دنیا رفته و دو دختر داشته است. عموی آن­ها، سهم دو دختر را گرفته بودند. همسر متوفی نزد پیامبر ص آمده و از آن­ها شکایت می­کند. پیامبر ص می­فرمایند: سهم این دو دختر، دو سوم است.[[9]](#footnote-9) لذا در واقع این آیه، مکمل این عمل خارجی ایشان ص بوده است.[[10]](#footnote-10)

**بیان وجه دیگری برای حکم دو دختر:**

وجوه دیگر نیز برای حکم دو دختر بیان شده است که شاید قوی­ترین آن­ها این وجه باشد: برخی گفته­اند: بر اساس عبارت «للذکر مثل حض الانثیین»، اگر ورثه، یک پسر و یک دختر باشند، دختر یک سوم ارث می­برد. بر این اساس، وقتی یک دختر به همراه برادر خود، یک سوم ارث می­برد، اگر بجای آن بردار، یک خواهر ضمیمه شود، نباید سهم او کمتر شود. در حالی که اگر نظر ابن عباس، صحیح باشد، معنای آن این است که سهم هر کدام از دو دختر باید یک چهارم باشد.[[11]](#footnote-11)

البته، این وجه نیز دارای اشکال است و آن اینکه بر اساس این مطلب می­فهمیم که ارث دو خواهر نباید کمتر از دو سوم باشد، اما اینکه دقیقا دو سوم است یا بیشتر از آن چیزی بدست نمی­آید.[[12]](#footnote-12)

**بیان دو نکته پیرامون «و ان کن نساء فوق اثنتین»**

در عبارت **«فإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ»[[13]](#footnote-13)،** یک ضمیر «هو» در «ما ترک» مستتر است که مرجع آن، میت است، به اعتبار مقام که ذکر میراث است.

نکته­ی دیگر در مورد این عبارت، آنکه این عبارت شبیه این جمله است «ان جاء زید فاکرمه فان جاء غیره فلا تکرمه». اکثر مواقع، وقتی حکم یک صورت بیان می­شود، حکم صورت دیگر که با این صورت متفاوت است را به «فاء» بیان می­کنند. ضروری نیست که فاء، تفریع به معنای قبل باشد، بلکه گاهی اوقات، تفریع بر صورت مساله است. وقتی می­گوییم: «اگر زید آمد، او را اکرام کن»، حتی اگر این جمله مفهوم نداشته باشد، باز هم این سوال در ذهن می­آید که اگر کس دیگری آمد چه باید کرد؟ این فاء به اعتبار این نکته که از صورت مساله قبل به ذهن خطور می­کند، صورت دیگری را تفریع می­کند. لذا این فاء به معنای این نیست که این حکم، نتیجه­ی حکم قبلی است، بلکه برای بیان حکم صورتی است که تصور آن از صورت قبل ایجاد شده است. همین نکته در مورد «فان کن نساء» وجود دارد؛ یعنی از عبارت «للذّکر مثل حظ الانثیین» این تصور در ذهن ایجاد می­شود که اگر همه­ی وراث دختر بودند، چه حکمی دارند؟ برای پاسخ به این تصور ذهنی گفته شده است: **«فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ»؛** یعنی اگر همه­ی وراث، دختر بودند، دو سوم ارث می­برند.

**حکم فرضی که تمامی وراث پسر باشند**

صورتی دیگری که به ذهن می­آید این است که اگر همه­ی وراث، پسر باشند، چه باید کرد؟ آیه، متعرض این فرض نشده است، لکن از اینکه آیه؛ متعرض این صورت نشده است می­فهمیم که اگر همه، پسر باشند، فرض خاصی برای آن­ها تعیین نشده است و ایشان داخل در عمومات **«لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الْوٰالِدٰانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الْوٰالِدٰانِ وَ الْأَقْرَبُونَ»[[14]](#footnote-14)** هستند. لذا حکم قرابت­بری وراث پسر از سکوت آیه­ی 11 نسبت به بیان فرض­بری پسر استفاده می­شود. در واقع، آیه­ی یازدهم، یک نوع تخصیص نسبت به آیه­ی هفتم دارد. از مجموع این دو آیه، استفاده می­شود که اگر مقدار مشخصی برای خویشاوندان تعیین نشده باشد، ایشان به نحو الاقرب فالاقرب ارث می­برند. لذا اگر آیه­ی یازدهم نبود، از این آیه اینگونه فهمیده می­شد که دختر و پسر به طور مساوی ارث می­برند؛ زیرا تفضیل بعضی نسبت به دیگران و نیز تعیین مقدار مشخص، نیازمند قید است. یعنی هم فرض­بری و هم تعیین اینکه یک ورثه­ی نسبت به فرد دیگر در این طبقه، ارث بیشتری می­برد، نیازمند بیان خاص و قید است. بر این اساس، از سکوت آیه­ی یازدهم نسبت به فرضی که همه­ی وراث، پسر هستند، می­فهمیم که پسران فرض­بر نیستند و نیز بین آن­ها تفضیلی نیست، لذا ارثیه باید به طور مساوی بین آن­ها تقسیم شود. اینگونه نیست که پسر بزرگتر از پسر کوچکتر و یا پسر بالغ از نا بالغ، ارث بیشتری ببرد. به بیان دیگر از سکوت آیه می­فهمیم که بزرگی و بیشتر بودن عقل دخالتی در میزان سهم افراد ندارد.

**نتیجه­گیری:**

بنابراین، از مجموع این آیه استفاده می­شود که اگر وراث، دختر و پسر باشند، فر ضی برایشان تعیین نشده است. «للذکر مثل حظ الانثیین»، تعیین فرض نمی­کند و تنها می­گوید: پسر دو برابر دختر ارث می­برد. اما اینکه سهم مجموع چقدر است، این عبارت چیزی تعیین نمی­کند و نیز از آیه بدست می­آید که یک دختر، یک دوم ارث می­برد و دو دختر و بیشتر، دو سوم ارث می­برند. از سکوت آیه نیز استفاده می­شود که پسران، فرض­بر نبوده و هیچ عاملی باعث تفضیل ارث یکی نسبت به دیگری نمی­شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. . **«فعن ابن عباس أنه قال: الثلثان فرض الثلاث من البنات فصاعدا، و أما فرض البنتين فهو النصف، و احتج عليه بأنه تعالى قال: فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ و كلمة «إن» في اللغة للاشتراط، و ذلك يدل على أن أخذ الثلثين مشروط بكونهن ثلاثا فصاعدا، و ذلك ينفي حصول الثلثين للبنتين»** مفاتيح الغيب، ج‏9، ص 510 [↑](#footnote-ref-1)
2. . [مقرر: با توجه به این که فایل جلسه قبل در اختبار بنده نبود، نسبت به این مطالب بیگانه هستم لذا ممکن است تقریر مناسبی از مطالب مربوط به جلسه­ی قبل ارائه نشود.] [↑](#footnote-ref-2)
3. . **«717- 4- مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَاءٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ قَالَ اغْسِلْهُ فِي‏ الْمِرْكَنِ‏ مَرَّتَيْنِ فَإِنْ غَسَلْتَهُ فِي مَاءٍ جَارٍ فَمَرَّةً وَاحِدَةً**.» تهذيب الأحكام، ج‏1، ص 250 [↑](#footnote-ref-3)
4. . **«و لذا قالوا: للمتكلم ان يلحق بكلامه ما شاء و لكن ما دام مشغولا بالكلام فإذا انقطع عد كلاماً ثانياً»** تحرير المجلة، ج‌1قسم‌1، ص 161 [↑](#footnote-ref-4)
5. . **«أنه تعالى ذكر في هذه الآية حكم الواحدة من البنات و حكم الثلاث فما فوقهن، و لم يذكر حكم الثنتين، و قال في شرح ميراث الأخوات: إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَكَ ... فَإِنْ كانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَكَ [النساء: 176] فههنا ذكر ميراث الأخت الواحدة و الأختين و لم يذكر ميراث الأخوات الكثيرة، فصار كل واحدة من هاتين الآيتين مجملًا من وجه و مبيناً من وجه، فنقول: لما كان نصيب الأختين الثلثين كانت البنتان أولى بذلك»** مفاتيح الغيب، ج‏9، ص 510 [↑](#footnote-ref-5)
6. . سؤال: ...

   ... پاسخ: این مطلب آن، نادرست است. این مطلب، چیزی ندارد؛ زیرا آنگونه که از خود آیات ارث استفاده می­شود، مناط ارث­بری، قرب به میت است. لذا اینگونه نیست که کسی که دورتر باشد نسبت به کسی که نزدیک­تر است، ارث بیشتری ببرد. لذا از اصل این مطلب می­توان در رد ابن عباس استفاده نمود. [↑](#footnote-ref-6)
7. . **«ذكر في الظاهر وجوه (أحدها) إن في الآية بيان حكم البنتين فما فوقهما لأن معناه فإن كن اثنتين فما فوقهما فلهن ثلثا ما ترك ...»** مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏3، ص 24 [↑](#footnote-ref-7)
8. . شبیه این نقل: **«عن السدي: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ كان أهل الجاهلية لا يورثون الجواري، و لا الصغار من الغلمان، لا يرث الرجل من ولده إلا من أطاق القتال. فمات عبد الرحمن أخو حسان الشاعر، و ترك امرأة يقال لها أم كحة و ترك خمس أخوات أخوات عبد الرحمن، فجاءت الورثة ورثة عبد الرحمن يأخذون ماله، فشكت أم كحة ذلك إلى النبي صلى الله عليه و سلم، فأنزل الله تبارك و تعالى هذه الآية: فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ وَ إِنْ كانَتْ واحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ ثم قال في أم كحة: وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُن»** جامع البيان في تفسير القرآن، ج‏4، ص 185 [↑](#footnote-ref-8)
9. . **«روى عطاء قال: استشهد سعد بن الربيع و ترك ابنتين و امرأة و أخا، فأخذ الأخ المال كله، فأتت المرأة و قالت يا رسول اللّه هاتان ابنتا سعد، و إن سعدا قتل و ان عمهما أخذ مالهما، فقال عليه الصلاة و السلام: «ارجعي فلعل اللّه سيقضي فيه» ثم إنها عادت بعد مدة و بكت فنزلت هذه الآية، فدعا رسول اللّه صلى اللّه عليه و سلم عمهما و قال: «أعط ابنتي سعد الثلثين، و أمهما الثمن و ما بقي فهو لك»** مفاتيح الغيب، ج‏9، ص 509 [↑](#footnote-ref-9)
10. . سؤال: ...

    ... پاسخ: نه، می­خواهیم بگوییم که این، اینگونه نبوده است. ما نمی­دانیم که واقع این امور به چه شکلی بوده است و در مقام این نیستیم که این نقل شأن نزول را طابق نعل بالنعل تثبیت نماییم و بگوییم که صحیح است؛ زیرا یک تعصیب نیز در این نقل وجود دارد و حضرت ص می­فرمایند: دو سوم اموال را به دختران بدهید و یک هشتم را به همسر متوفی بدهید و باقی ارثیه نیز برای عمو است. این، چیزی است که بر خلاف روایات ماست. لکن از این نقل بدست می­آید که عملی خارجی یا قولی خارجی از پیامبر ص در مورد دو سوم بودن سهم دختر، صادر شده است که بعدا با آیه­ی قرآن تاکید شده است و نیز این مطلب ضمیمه شده است که ما زاد بر دو دختر نیز همین حکم را دارند. بر این اساس، «فان کنّ نساء فوق اثنتین» مکمل جعلی است که با قول پیامبر ص ابلاغ شده است. بر اساس این تعبیر، دو سوم بری دو دختر، اختصاصی به دو دختر ندارد و شامل بیش از دو دختر نیز هست. گویا حکم این فرض (دو دختر) با فعل پیامبر تشریع شده است و آیه­ی قرآن، دو فرض دیگر را تکمیل نموده است. این وجه، روشن­ترین وجهی است که برای این مساله ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-10)
11. . **«قال أبو بكر الرازي: إذا مات و خلف ابنا و بنتا فههنا نصيب البنت الثلث بدليل قوله تعالى: لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فإذا كان نصيب البنت مع الولد الذكر هو الثلث، فبأن يكون نصيبهما مع ولد آخر أنثى هو الثلث كان أولى، لأن الذكر أقوى من الأنثى.»** مفاتيح الغيب، ج‏9، ص 510 [↑](#footnote-ref-11)
12. . سؤال: ...

    ... پاسخ: حظ انثیین در اینجا یعنی یک پسر، به جای دو تا دختر است؛ یعنی این پسر کأنه دو تا دختر است. این آیه می­خواهد بگوید: جایی که یک پسر و یک دختر ورثه باشند، این پسر، به جای دو تا دختر است؛ پس کأنه سه تا دختر اینجا وجود دارد و کل مال را سه تا دختر می­برند.

    سؤال: ...

    ... پاسخ: آیه، این را می­خواهد بگوید. تقریرات مختلفی برای این مساله گفته شده است، ولی شاید قوی­ترینشان، این است که وقتی یک دختر همراه یک پسر، یک سوم ارث می­برد، جایی که به جای پسر، یک دختر دیگر باشد، نباید سهم آن کمتر شود. در روایات ما نیز مسلم است که اگر دختر تبدیل به پسر شود، سهم دختر بیشتر نمی­شود [منبع این روایات پیدا نشد.]. بر این اساس، اگر بنا باشد دو دختر، یک چهارم ارث ببرند، معنای آن این است که اگر یکی از دختر­ها تبدیل به پسر شود، باید سهم او زیاد شود. در حالی که قطعا اینگونه نیست. البته گذشت که این مطلب، فی الجمله درست است؛ اما نتیجه­ی آن این است که سهم دو دختر نباید از دو سوم کمتر باشد. اما اینکه دقیقا دو سوم است یا بیشتر، از آن بدست نمی­آید.

    سؤال: ...

    ... پاسخ: نه، این بیان برای کلینی نیست؛ بلکه برای فرّا است. گذشت که پنج یا شش وجه برای این مساله ذکر شده است. اشکال وجهی که مرحوم کلینی بیان کرده­اند، این است که: مفروض «للذّکر مثل حضّ الانثیین»، یکی و دو تا نیست. بلکه شامل فروضی مانند پنج پسر و یک دختر نیز هست. لذا وجهی ندارد که این عبارت را به فرض یک پسر و یک دختر اختصاص دارد. در حالیکه بر اساس وجهی که بیان شد، لازم نیست که این عبارت مختص یک پسر و یک دختر باشد، بلکه همین قدر که و لو بالاطلاق شامل فرض یک پسر و یک دختر باشد، کافی است برای اینکه بگوییم: وقتی خواهر با برادرش، یک سوم ارث می­برد، نباید وقتی که دو خواهر با یکدیگر هستند، سهم او کمتر از یک سوم شود. این مطلب، صحیح بوده و در روایات ما نیز آمده است که اگر به جای یک دختر، پسر قرار دهیم، نباید سهم او کم شود.

    سؤال: ...

    ... پاسخ: از آن روایات نمی­توان حکم مساله را اثبات کرد. علی أیّ تقدیر، احتمالی که از سایر احتمالات، قوی­تر و روشن­تر است، این احتمال است و نکته­ای که از خود «للذّکر مثل حضّ الانثیین» استفاده شده است. اما از آیه­ی آخر سوره­ی نساء که در مورد کلاله­ی ابی است، این حکم استفاده نشده است. البته، همان­طور که گذشت، از عبارت «للذکر مثل حظ الانثیین» تنها می­فهمیم که سهم یک دختر نمی­تواند کمتر از یک سوم باشد، اما اینکه دقیقا یک سوم است یا بیشتر، از آن بدست نمی­آید. اما اینکه چرا آیه، فرض دو دختر را مطرح نکرده است، گذشت که روشن­ترین پاسخ به این سوال این است که فرض دو دختر قبلا با سنت پیامبر ص بیان شده است و این آیه مکمل آن جعل است، نه اینکه تمام جعل با این آیه بیان شده باشد.

    سؤال: ...

    ... پاسخ: [؟؟؟؟؟؟؟]. از جهت خارجی نیز اینکه سهم دو دختر با سهم بیشترش یکی است، مسلم است.

    سؤال: ...

    ... پاسخ: نه، از جهت اجماع و روایات، مسلم است و بحثی در آن نیست. بحث بر این است که ارث دختر، سه صورت متعارف دارد (یک دختر، دو دختر و بیش از دو دختر) لکن چرا در این آیه، حکم دو صورت (ارث یک دختر و بیش از دو دختر) بیان شده است و حکم یک صورت (ارث دو دختر) بیان نشده است. گفتیم که به نظر می­رسد که قبلا پیغمبر ص با بیان خودشان، حکم دو دختر را بیان کرده بودند و این آیه، مکمّل جعل و تشریع است و در مقام بیان اصل تشریع نیست. [↑](#footnote-ref-12)
13. . نساء: 11 [↑](#footnote-ref-13)
14. . نساء: 7 [↑](#footnote-ref-14)